

دکتر امیر محمود انوار

گروه آموزشی زبان و ادبیات عربی

شعر نیکو و تأثیر آن

مقدمه‌ای

بر شرح و نقد قصیده تائیه

اثر

أبو الحسن بن الأنباری

در رثاء

نصیر الدوله وزیر عزالدوله

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

دیلمی
پرتال جامع علوم انسانی

علو فی الحیاة و فی المماتِ لَحَقَّ اَنْتَ اَحَدُ الْمَعْجَزَاتِ

بلند اندر حیات و در مماتِ بلند اختر یکی از معجزاتی

و ددت لوانی المصلوب و تكون هذه القصيدة في

« امیر عضدالدوله دیلمی »

« ای کاش مرا به دار می زدند و این قصیده را در رثاء من می سرودند »

ادیبان شعر را چه نیکو وصف کرده‌اند، آنجا که گفته‌اند: «شعر نیکو شعری است که بخنداند و بگریاند و انسان را بکارهای بزرگ برانگیزاند و از کارهای زشت بگرداند» و از آنجا که شعر و ادب از احساس شاعر سرچشمه می‌گیرد لاجرم بر احساس شنونده اثر می‌نهد، و در تاریخ ادب جهان چه بسیار اشعاری را می‌خوانیم که در شنونده تأثیر کرده‌است و او را به کارهای بزرگ برانگیخته و میتوان گفت که در این راه ادب منظوم از ادب منثور موفقیت بیشتری را کسب کرده است.

اگر میان شعر و نثر حکم شود که کدام برتر است باید گفت که ادیبان شعر را برتر دانند و مقام آنها بر نثر عالتر دارند، زیرا در عرف مردم هر بهم‌پیوسته و منظومی نیکوتر از هر پراکنده و منثوری است.

مثلاً مروارید و گوهر که همانند لفظ است اگر منثور و پراکنده باشد از تباهی ایمنی نمی‌یابد و زیب جمال نمی‌گردد، ولی چون به رشته درآید حسن و زیبایی آن بیشتر آشکار گردد و حفظ و نگهداری آن آسانتر شود. لفظ مانند گوهر است که چون پراکنده باشد و منثور، به نیکوئی در گوشها جای نگیرد و بر طبعها ننشیند و به خاطرها نماند. لیک چون رشته وزن و گره قافیه آنها بهم پیوست از پراکندگی انتظام یابد و زیبا شود و معانی بلند در خاطرها نیکوتر بجاماند. و در حقیقت این نکته را باید در نظر داشت، همانگونه که معنی عبارت بر انسان اثر می‌نهد و انسان را خوش می‌آید موسیقی هم در سخن از مؤثرات قوی بشمار میرود.

الفاظ با برشته در آمدن و پذیرفتن نظم و ترتیب، دارای وزن و قافیه و در نتیجه هماهنگ می‌گردند و وزن و هماهنگی همان موسیقی است، که به همراه معنی یا گاهی قبل از اینکه خواننده و شنونده معنی را کاملاً درک کند، بر احساس او اثر می‌نهد و او را خوش می‌آید. از این رو شعر بر نثر برتری می‌یابد و اشعار

نیکو چون گوشواره‌ها بر گوشها و چون گردنبندها بر گردن‌ها می‌آویزند
 و ابوالطیب متنبی در مدح سیف الدوله چه نیکو سروده است (۴)
 لك الحمد في الدر الذي لي لفظه فانك معطيه و اذني ناظم

و ابن الرومی در این باره چه خوش گفته است. (۵)

و دونك من أقاويلي مديحاً غدا لك درة و لى النظام

این نکته قابل توجه است که در هر آدب و فرهنگی سخن منشور بیش از
 سخن منظوم است ولی سخن منظومی که در خاطرها است و حفظ و نگهداری
 می‌شود بر منشور فزونی دارد و بگفته ابی‌علی‌الحسن بن رشیق قیروانی در کتاب
 «العمده» «فلم يحفظ من المنشور عشرة و لاضاع من الموزون عشرة» (۶)

یعنی «از سخنان منشور جز يك دهم حفظ نگردیده است و از موزون جز
 يك دهم ضایع نگشته است»

دیگر از جمله برتری‌های شعر بر نثر آن است که شاعر شاه‌را با نام مخاطب
 می‌سازد، و او را به مادرش منسوب می‌کند و در خطاب لفظ (تو) را بجای (شما)
 می‌آورد و شاه را بد نمی‌آید و شاعر هم آنرا ناپسند نمی‌دارد. زیرا این عمل
 مدح او را مؤکد تر و قوی‌تر و شهرت ممدوح را عظیم‌تر می‌گرداند، بهمین دلیل
 توجه شاهان و امیران و بزرگان بر شعر بیش از نثر بوده است. (۷)

دیگر از فضائل شعر آنست که دروغ که از ردائیل بشمار می‌آید و همه مردم
 برفق و زشتی آن هم داستان و هماهنگ می‌باشند، در شعر نیکو و مغتفر است
 و احسن شعرا کذب اوست.

فضیلت، دیگر آنکه اگر کسی مرتکب عملی می‌گشته است و با شعر عذر
 می‌خواسته بیشتر مورد قبول واقع می‌شده است و از گناه او زودتر درمی‌گذشته‌اند.
 تاریخ ادب عرب جاهلی، مقام شعری و فضل زهیر بن ابی‌سلمی، شاعر معروف
 جاهلی، و صاحب یکی از معلقات شیوا را می‌ستاید. این شاعر را خلفی صدق
 بنام کعب بوده است که شاعریّت، از راه غریزه و طبع و ارث و هم‌اکتساب از

پدر بدو رسیده بود. بدانگونه که حتی بعضی از ادباء او را در شاعری بر پدر برتری داده‌اند. چون دین اسلام ظهور کرد برادر خود بجیر را برای شناخت کیفیت آن فرستاد تا بنگرد که دین جدید چگونه است و او را از آن آگاه کند بجیر اسلام آورد و بازنگشت، کعب خشمگین شد و به سرزنش برادر خود پرداخت و اسلام و پیامبر راهجو گفت. چون خبر هجاء به پیغامبر رسید خون کعب را هدر نمود، بجیر ترسید و برای کعب پیغام فرستاد که وای بر تو پیامبر خدا خونت را مباح کرده است. و قبل از تو نیز خون ابن خطل و ابی حبابه را هدر نمود و کشته گردیدند و ابن الزبیری و هبیره بن ابی وهب فراری و سرگردان شدند. اگر جان خود را دوست داری عذر خواهان و توبه کنان نزد رسول خدا (ص) بشتاب زیرا او کسی را که توبه کنان نزدش بیاید می بخشد. و گرنه برای نجات خود بکوش زیرا بخدا او کشده تو است.

پهنه زمین بر کعب تنگ آمد و بطور ناشناس بدرگاه پیامبر شتافت چون رسول خدا (ص) نماز صبح را پایان رساند، کعب قصیده غراء خود را که در اعتذار سروده بود و در آداب عرب بنام قصیده بوده و بانته سعاد معروف است بر او بر خواند و بعد از تغزل بدین ابیات رسید.

أنبئت أن رسول الله أوعدني والفقو عند رسول الله مأمول
مهلاً هداك الذي أعطاك نافلة ال قرآن فيه مواعظ وتفصيل
لا تأخذني بأقوال الوشاة فلم أذنب، ولو كثرت في الاقاول

پیامبر کعب را می بخشد و برده خود را بر دوش او می افکند و بعد از مرگ پیامبر معاویه آنرا بقولسی به سی هزار و بقول دیگر به بیست هزار درهم می خرد و این همان جامه‌ای است که خلفاء به یکدیگر ارث میدادند و بجهت تبرک در اعیاد بتن میکردند. (۸)

بزرگان اسلام شعر را چگونه تعریف کرده‌اند؟

از پیغامبر (ص) مروی است که انما الشعر كلام مؤلف، فما وافق الحق

منه فهو حسن، ومالم يوافق الحق منه فلا خير فيه» یعنی «شعر سخنی است بهم پیوسته و تألیف یافته، هر آن شعری که با حق موافق باشد نیکوست و هر آن شعری که موافق حق نباشد خیر و نیکوئی در آن نیست» و باز از حضرتش روایت شده است که انما الشعر کلام، فمن الکلام خبیث وطیب» (۹)

علی علیه السلام فرماید الشعر میزان القول و یابگفته ای الشعر میزان القوم. عمر بن الخطاب به ابوموسی اشعری چنین می نگارد: افراد تحت سرپرستی خود را به فرا گرفتن شعر فرمان ده، زیرا شعر ایشان را بر اخلاق بلند، و رأی و اندیشه صواب و معرفت و آگاهی برانساب ره مینماید. (۱۰)

زیر بن بکار گوید: از العمری شنیدم که می گفت برای فرزندان خود شعر روایت کنید، زیرا شعر گره زبان را می گشاید و قلب ترسو را شجاع و دلیر می گرداند، و دست بخیل را به جود و کرم رها میسازد، و انسان را بر خوی نیکو نشویق می کند و بیافتن خلق جمیل بر می انگیزد. (۱۱)

ابن عباس فرموده است: چون از کتاب خدا چیزی را نفهمیدید معنای آنرا در اشعار عرب بجوئید زیرا شعر دیوان عرب است. و هرگاه از ابن عباس در باره آیات قرآن و کلمات آن سؤال می شد بر اشعار عرب استشهاد میکرد. (۱۲)

اگر چه نمیتوان همه تعاریفی را که بزرگان اسلامی و شعراء و ادبای شرق از شعر کرده اند در این مقال ذکر نمود، ولی از همین چند تعریف میتوان دریافت که شعر نیکو تاجه پایه مقبول در گاه پیامبر اسلام و یاران او بوده است بخصوص آنجا که میفرماید: ان من الشعر لحکمة فاذا ألبس علیکم شیء من القرآن فالتمسوه فی الشعر فانه عربی. (۱۳)

و از طرف دیگر این امر برای ما روشن میگردد که تعاریف پیغمبر (ص) در حقیقت تفسیری از این آیه قرآن مجید را در بر دارد آنجا که میفرماید « والشعراء يتبعهم الغاؤون، ألم تر أنهم فی کل واد یهيمون، و أنهم یقولون ما

لا يفعلون، الا الذين آمنوا و عملوا الصالحات و ذکر و الله کثیراً...» (۱۴) در این آیات خداوند تعالی شاعران را بدو دسته تقسیم فرموده است. دسته نخست، گمراهان که میگویند و نمیکنند و ایمان ندارند و دسته دیگر، که ایمان بخدا دارند و کار نیکو می کنند و بسیار خداوند را یاد می نمایند.

در حقیقت «اگر منظور شاعر در گفتن شعر بیان مراتب توحید یا ترغیب و تحریض بر مکارم اخلاق، از جهاد و عبادت و پاکدامنی، یا مدح و ستایش حضرت رسول و صلحای امت باشد، شعر را حرج و باکی نیست. چنانکه ابوبکر و عمر هر دو شاعر بودند و حضرت علی از هر دوی آنها شعر بود. و چون آیه شریفه «الشعر اعبت بهم الغاؤون» نازل شد، حسان بن ثابت و تنی چند از شعراء که بیشتر اشعارشان توحید و تذکیر و وعظ بود نزد پیغمبر آمدند و گفتند: ای پیامبر خدا با این آیه تکلیف ما چیست؟ پیامبر فرمود مؤمن باشمشیر و زبانش جهاد می ورزد و اشعار شما درباره جنگ با کفار و نکوهش آنان در حکم تیراندازی با کفار است. و در تفسیر بیضاوی آمده است: چون بیشتر اشعار مقدماتش خیالات و افکار عاری از حقیقت و وصف زنان و معاشقه و ستایش اشخاص ناشایسته و افتخارات بیهوده و هجو و تعرض به ناموس دیگران بوده است این آیه نازل شده و برای اینکه گویندگان صالح از آنان مستثنی شوند در متمم آن فرموده «الا الذين آمنوا...» و حضرت به حسان می فرمود: کفار را باشمشیر زبان هجو کن و روح القدس باتست» (۱۵)

چرا سراینده را شاعر نامند؟

کلمه شعور بمعنی ادراک و احساس می باشد و گوینده شعر از این روشاعر نامیده شده است که آنچه را احساس می کند دیگران درک و احساس نمی نمایند و

«انما سُمِيَ الشاعر شاعراً، لانه يشعر بما لا يشعره غيره»

پس اگر شاعر به ایجاد معنی نو و اختراع آن نپردازد یا به استظراف لفظ بدیع دست نیازد، یا بجای اطاله سخن بایجاز نپردازد و فصاحت را با بلاغت

فرین نسازد. نام شاعر بر او مجازی است نه حقیقی و تنها وزن و لفظ را رعایت کرده است نه حفظ و درک معنی را. (۱۶) اما نیکوترین شعر آنست که بر انسان اثر نهد و ممدوح را بر کاری بزرگ برانگیزد و اگر چه کذب در شعر مغتفر است، لطف سخن را به همراه راستی گفتار در برداشته باشد، همانگونه که پیامبر اسلام فرموده است. و قبلاً از آن یادی رفت و حسان بن ثابت انصاری شاعر رسول خدا در این باره فرماید. (۱۷)

و ان أشعر بیت أنت قائله بیت یقال اذا أنشده صدقا
وانما الشعر لب المرء بعرضه علی المجالس ان کیسا وان حمقا

محمد بن منذر در این باره چه نیکو سروده است که (۱۸)

لا تقل شعراً ولا تهتم به و اذا ما قلت شعراً فأجد
«شعر مگو و به سرودن آن پرداز ولی اگر شعر سرودی نیکو بسرا»

نمونه‌هایی از تأثیر شعر نیکو

پژوهشی در ادب تازی و پارسی فریختی

ابونصر عتبی در تاریخ بیهیمی آنجا که به ذکر شمه‌ای از مواعظ شیخ ابوالفتح بستنی، کاتب معروف دوره غزنوی می‌پردازد، در ذکر ماجراهائی که بین ناصرالدین سبکتکین و خلف بن أحمد سامانی رخ داده است گوید: با وجود دوستی و محبتی که بین خلف بن أحمد از دوده بنی لیث و ناصرالدین سبکتکین امیر غزنوی بوده است گفته سخنچینان و ساعیان کارگر می‌افتد و خاطر سبکتکین از گفته‌های خلف بن أحمد رنج می‌گردد و سخت خشمگین میشود و قصد فتح سیستان و انقراض دودمان فرزندان لیث را میکند.

شیخ ابوالفتح بستنی که مصاحب و ناصح و زمانی وزیر سبکتکین شاه

غزنوی بوده است در بازگردانیدن او از این نبرد چاره‌هایی اندیشید و در بر طرف نمودن تهمت ساعیان و رفع کدورتی که در دل سبکتکین بر اثر گفته‌های خلف بن احمد حاصل گشته بود سعی جمیل مبذول میدارد و بنیاد سعایت و بنای خیر را بر دروغ و فریب مبتنی می‌نماید و خطاب به سبکتکین چنین می‌سراید.

إذا شئت أن تصطاد حب أخي لب

و تملك منه حوزة القلب والخلب

فأشركه في الخير الذي قد رزقته

و أدخله بالاحسان في شرك الحب

ألم تر طير الجوت هوى مسفة

لحب كقطر من ذرى الجوت منصب

كذلك لا يصطاد ذوالرأى والحجى

محببات حبات القلوب بلاحب

یعنی «چون خواهی محبت کسی را به دست آوری و در دل او راهی بیابی،

در آنچه تو را روزی داده شده او را شریک‌نمای و از در نیکوئی در دام محبت

درافکن»

و حافظ شاعر شیرین‌سخن فارس چه نیکو این معنی را پرورانده است

آنجا که فرماید:

به حسن خلق توان کرد صید اهل نظر

به دام و دانه نگیرند مرغ دانسا را

« آیانمی بینی که چون دانه پاشی مرغ از هوا فرود آید، همچنین محبت‌های

خداوندان خردصید نمیتوان کرد مگر پاشیدن دانه‌ها» (۱۹)

باری ابوالفتح بستی با ایبائی مؤثر، دلربا و مهرانگیز امیر غزنوی را

از نبرد و خونریزی باز می‌گرداند.

در تاریخ ادب عرب چنین آمده است که در دوره اسلامی قبیله بنی نمیر بر دیگران تکبر و غرور می فروخت و افراد این قبیله دیگران را خوار و پست می داشتند تا اینکه جویر شاعر بزرگ دوره اموی ظهور کرد و بسایک بیت ایشان را چنان از نظرها افکند و خوار کرد که دیگر سر بر نیاوردند. (۲۰)

فغض الطرف انتك من نمیر
فلا كعباً بلغت ولا كلاباً

«خیره منگر و دیده فرو خوابان زیرا تو از نمیر می باشی

و در بزرگی و افتخار نه به افراد قبیله کعب رسیده ای و نه به کلاب»

داستان تأثیر شعر رودکی بر جمله ادب دوستان آشکار است که چون

امیر سامانی با سپاه قصد بادغیس می کند و زمانی طولانی درنگ می نماید

بزرگان سپاه که از درد فراق یار و دیار رنج می بردند چون نتوانستند شاه را

به بخارا بازگردانند و از چاره باز مسانندند از رودکی شاعر بزرگ و شیرین

سخن شاه اجرای این مهم را خواستند و نظامی عروضی در این باره گوید:

« پس سران لشکر و مهتران ملک به نزدیک استاد ابو عبد الله رودکی

رفتند و از ندماء پادشاه هیچکس محتشم تر و مقبول القول تر از او نبود، گفتند:

« پنج هزار دینار ترا خدمت کنیم، اگر صنعتی بکنی که پادشاه ازین خاک حرکت

کند، که دلهای ما آرزوی فرزند همی برد، و جان ما از اشتیاق بخارا همی بر آید.

رودکی قبول کرد که نبض امیر بگرفته بود و مزاج او بشناخته. دانست که به

نثر بسا او درنگیرد، روی بنظم آورد، و قصیده ای بگفت، و بوقتی که امیر

صبح کرده بود درآمد و بجای خویش بنشست، و چون مطربان فرو داشتند،

او چنگ برگرفت و در پرده عشاق این قصیده آغاز کرد:

یاد یار مهربان آید همی

بوی جوی مولیان آید همی

زیر پایم پر نیان آید همی

ریگ آموی و درشتی راه او

خنک ما را نامیان آید همی

آب جیحون از نشاط روی دوست

ای بخارا شادباش و دیرزی میرزی تو شادمان آید همی
 میرماهست و بخارا آسمان ماه سوی آسمان آید همی
 میر سرواست و بخارا بوستان سرو سوی بوستان آید همی

چون رودکی بدین بیت رسید، امیر چنان منفعّل گشت که از تخت فرود آمد و بی موزه پای در رکاب خنک نوبتی آورد، و روی به بخارا نهاد. چنانکه رانین و موزه تا دوفرسنگ در پی امیر بردند به برونه، و آنجا در پای کرد، و عنان تا بخارا هیچ باز نگرفت، و رودکی آن پنج هزار دینار مضاعف از لشکر بستند. (۲۱)

حکایت کنند که اعشی میمون بن قیس شاعر بزرگ جاهلی و مخصرم روزی به مجلس احنف بن قیس در آمد و دید که احنف با پسر عموی خود حنظله بن شیب در باب فضیلت و کرم و توانگری و خیل و حشم در مناظره و مفاخره است سرانجام هر دو بر آن هماهنگ شدند که اعشی مردی منصف است و فاضل، میان ایشان حکم باشد، اعشی فی الحال روی به حنظله کرد و این شعر برو خواند:

کمیتک من ورده أفره و دارک من داره أنزه
 و ثوبک من ثوبه أنفس و اسمک من اسمه أنبه
 ولكن ما الصدر أولی به و أفعاله بالعلی أشبه

حنظله درهم زده شد، از مجلس بیرون رفت و احنف شاد و خرم شده واعشی را در کنار گرفت و بوسه ها بر روی او داد. (۲۲)

أحمد بن عبدالله الخجستانی را پرسیدند که تو مردی خربنده بودی به امیری خراسان چون افتادی؟ گفت: بیادغیس در خجستان روزی دیوان حنظله بادغیسی همی خواندم بدین دو بیت رسیدم:

مهتری گور بکام شیر در است شو خطر کن ز کام شیر بجوی
 با بزرگی و عز و نعمت و جاه با چو مردانت مرگ رویاروی

داعیه‌ای در باطن من پدید آمد که بهیچ وجه در آن حالت که اندر بودم راضی نتوانستم بود، خران را بفروختم واسب خریدم، و از وطن خویش رحلت کردم و بخدمت علی بن لیث شدم، برادر یعقوب بن اللیث و عمرو بن اللیث. و باز دولت صفاریان در ذروه اوج علین پرواز همی کرد و علی برادر کهن بود و یعقوب و عمرو را براو اقبالی تمام بود. و چون یعقوب از خراسان به غزنه شد از راه جبال، علی بن اللیث مرا از رباط سنگین بازگردانید و به خراسان بشحنگی اقطاع فرمود، و من از لشکر سواری صد بر راه کرده بودم و سواری بیست از خود داشتم. و از اقطاع علی بن اللیث یکی کروخ هری بود و دوم خواف نیشابور. چون بکروخ رسیدم فرمان عرضه کردم. آنچه بمن رسید تفرقه لشکر کردم و به لشکر دادم، سوار من سیصد شد. چون به خواف رسیدم و فرمان عرضه کردم، خواجگان خواف تمکین نکردند و گفتند ما را شهنه‌ای باید با ده تن، رأی من بر آن جمله قرار گرفت که دست از اطاعت صفاریان باز داشتم و خواف را غارت کردم و به روستای بشت نیشابور بیرون شدم و به بیهق در آمدم دوهزار سوار بر من جمع شد. بیامدم و نیشابور بگرفتم، و کار من بالا گرفت و ترقی همی کرد تا جمله خراسان خویشان را مستخلص گردانیدم، اصل و سبب این دوبیت شعر بود. (۲۳)

ابوالطیب متنبی، شاعر نام بردار دوره عباسی، چون قصد می کند که دربار سیف الدوله را ترك نماید قصیده‌ای در فخر و عتاب و شکایت از بی محبتی سیف الدوله نسبت بدو و ندانستن و نشناختن قدر و منزلت او در مجلس سیف الدوله بدین مطلع میخواند:

واحر قلباه ممّن قلبه شبیم و من بجسمی و حالی عنده سقم
 دراثنای انشاد قصیده حسودان براو می تازند و وزیر سیف الدوله کلیدی را که در دست داشته بدو میزند و سیف الدوله از شدت خشم دوانی را بسوی او پرتاب می کند در همین وقت متنبی بر وزن همان قصیده‌ای که مشغول خواندنش

بوده بیت زیر را فی البداهه میگوید و ضمن قصیده میخواند:

ان کان سرکم ما قال حاسدنا . فما لجرح اذا أرضاكم ألم

یعنی «اگر سخنانی که حاسد ما گفته است شمارا شاد کرده و راضی نموده پس جراحی که بر من وارد آمده است درد ورنجی ندارد زیرا ای سیف الدوله من عاشق تو هستم و تو معشوق، و عاشق پیوسته رضایت معشوق را میجوید اگر چه درد و رنج را بهمراه داشته باشد»

این بیت که کاملاً بجای گفته شده بود بی نهایت در سیف الدوله خشمگین

اثر می نهد بطوریکه دستور می دهد دوهزار دینار به متنبی بدهند. (۲۴)

معاویه بن ابی سفیان گوید که در جنگ صفین چون کار بر من سخت شد

قصد فرار کردم ولی ابیات زیر را از عمرو بن الاطنابه بخاطر آوردم و از میدان

نگریختم: (۲۵)

و أخذی الحمد بالثمن الربیع	أبت لی همتی وأبی بلائیی
و ضربی هامة البطل المشیح	واقحامی علی المکروه نفسی
مکانک تحمدی أو تستریحی	وقولی کلما جشأت وجاشت
و أحمی بعد عن عرض صحیح	لأدفع عن مآثر صالحات

آنچه گفته آمد نمونه هائی از تأثیر شعر نیکو بود، اما یکی دیگر از

این نوع اشعار که قرنهای گوهری در ادب تازی میدرخشد و ادیبان

آنها در میان فرآید نهاده اند، می خوانند و لذت می برند و بخاطر می سپارند

و در محافل بازگو می کنند و در مدارس تعلیم می دهند، قصیده تائیه

غراء و شیوای ابوالحسن محمد بن عمران بن یعقوب الانباری شاعر و ادیب

نامبردار دوره دیلمی است. این قصیده نه تنها در زمانی استثنائی بر شهنشاهی

بزرگ و دلیر چون امیر عضدالدوله دیلمی تأثیر فراوان می کند بلکه از شهامت

ادبی فراوانی که در شاعر بوده است حکایت می نماید، و ادیبان و سخن شناسان

آن روزگار را به حیرت در می افکند. بطوریکه چون ابن انباری در محضر صاحب

بن عبّاد اَدیب و وزیر نام بردار دیلمی این قصیده را فرو می خواند. صاحب در ضمن انشاد او بر می خیزد و بر دهانش بوسه می زند.

قبل از اینکه به ذکر قصیده و ترجمه منظوم پارسی آن پردازم جهت یادآوری گوشه ای از تاریخ لازم میدانم شرحی از زبان مورخین بزرگ چون قاضی ابن خلکان نگارنده کتاب وفيات الاعیان و انباء ابناء الزمان و ابن عساکر نویسنده تاریخ دمشق و خطیب بغدادی مؤلف تاریخ بغداد. درباره امیر عضدالدوله و پسر عموی او عزالدوله و ابن بقیه «نصیرالدوله» که این قصیده در رثای او سروده شده است بیاورم تا اهمیت این قصیده شیوا بر خوانندگان نیکوتر آشکار گردد.

نصیرالدوله کیست ؟ (۲۶)

أبو الطاهر، محمد بن بقیة بن علی، ملقب به نصیرالدوله وزیر عزالدوله بختیار بن معزالدوله دیلمی، از اکابر وزیران و اعیان کریمان بوده است. او اهل وانا از اعمال بغداد بود و در ابتدا کوشید تا به خوان سالاری معزالدوله پدر عزالدوله نائل آمد سپس به مقامات دیگر پرداخت و چون معزالدوله جان سپرد عزالدوله زمام امور ملک را بر دست گرفت، کارو حال محمد بن بقیة نزد او نیکو گشت تا بدانجا که عزالدوله او را در دوشنبه هفتم ذی الحجه سال ۳۶۲ به مقام وزارت برگزید. نصیرالدوله چون از دشمنی بین عزالدوله و عضدالدوله آگاه گردیده بود پیوسته می کوشید که با گفتار و کردار اهانت آمیز نسبت به عضدالدوله عزالدوله را از خود شاد گرداند غافل از آنکه خبر چینان و ساعیان کردار و گفتار او را به عضدالدوله میرسانند.

از جمله اعمال او اینکه در بغداد مردی کناس و کود فروش بنام «ابوبکر عذری» بوده است که در رنگ چشم و مو و قیافه به عضدالدوله شباهت داشته و نصیرالدوله بخاطر تقرب به قلب آقای خود عزالدوله، عضدالدوله را ابوبکر

عذری می‌نامیده است و چون خبر میرسید که عضدالدوله فتحی کرده یا سخنی گفته است نصیرالدوله به عزالدوله میگفت که ابوبکر عذری چنین کرده یا چنان گفته است.

در هر حال گفتار و کردار نصیرالدوله، عزالدوله را بر می‌انگیزد تا در ناحیه اهواز با پسر عم خود نبرد کند ولی در این نبرد شکست می‌خورد و رأی و مشورت نصیرالدوله را باعث این جنگ و شکست میداند. از این رو در دهم ذی‌الحجه سال ۳۶۶ عزالدوله او را دستگیر میکند و بر چشمانش میل می‌کشد و در شهر میگرداند و نصیرالدوله خانه‌نشین می‌شود. همینکه عزالدوله بقتل میرسد و عضدالدوله بغداد را فتح می‌کند ابن‌بقیه را می‌خواهد و او را زیر پای فیلان می‌افکند و چون جان می‌سپرد او را در مقابل بیمارستان عضدی در بغداد به دار می‌کشد. همدانی در کتاب «عیون السیر» گوید: که چون عزالدوله ابن‌بقیه را بر کشید و بر تخت وزارت نشاندمردم گفتند: «من الغضارة الى الوزارة» جو دو کرم نصیرالدوله عیوب او را پوشانید و در بیست‌روز بیست هزار خلعت بخشید.

ابواسحاق صابی گوید که نصیرالدوله را شبی دیدم که در مجلس شراب، باده می‌نوشید و چون خلعتی به تن میکرد از تن بیرون مینمود و بر یکی از حاضران می‌پوشانید، تا بدانجا که شماره آنها از ۲۰۰ در گذشت و کنیز خنیاگر او گفت ای آقای وزیر آیا در این جامه‌ها زنبورها بند که نمیگذارند آنها بر تن تو بمانند؟

او نخستین وزیری است که در اسلام به دولقب ملقب گشته است امام مطیع او را به **فاصح** ملقب ساخته است و پدر او امام طائع به اولقب نصیرالدوله داده است.

چون عضدالدوله او را در ناحیه باب طاق به دار کشید ابوالحسن محمد بن عمران بن یعقوب أنباری که یکی از عدول بغداد بود و در زمان وزارت نصیرالدوله از او نیکوئیها و بخششها دیده بود، علی‌رغم تسلط عضدالدوله بر

بغداد، باشجاعتی کم نظیر، قصیده‌ای غراء در رثاء او می‌سراید که از نوادر و فرائد اشعار عرب است. بدین مطلع:

علو فی الحیاة و فی الممات لحق أنت احدی المعجزات

حافظ بن عساکر در تاریخ دمشق گوید: که چون ابوالحسن مرثیه تائیه خود را سرود آنرا نوشت و در خیابانهای بغداد افکند. ادیبان آن قصیده را دست به دست بردند تا خبر به عضدالدوله رسید. چون قصیده را برای او خواندند آرزو کرد که ای کاش بجای نصیرالدوله به دار آویخته می‌شد و آن قصیده برای او سروده می‌گشت.

سپس فرمان داد تا سراینده قصیده را نزد او آورند. یکسال تمام به جستجوی سراینده پرداختند، و خبر به صاحب بن عباد رسید و صاحب درری بود. برای گوینده قصیده امان نامه نوشت. چون **ابوالحسن بن انباری** نام امان را شنید قصد درگاه صاحب کرد. صاحب از او پرسید آیاتو گوینده این ایات می‌باشی؟ جواب داد بلی. صاحب گفت آنرا برایم بخوان و چون ابن انباری بدین بیت رسید که:

ولم أر قبل جذعك قط* جذعاً تمکین من عناق المکرمات

« ندیدم هیچ داری را بدینسان که بفشارد گلوی مکرمانی »

صاحب بسوی او برخاست و دست به گردش آویخت و بردهانش بوسه زد و او را نزد عضدالدوله فرستاد.

همینکه ابن انباری در مقابل عضدالدوله ایستاد، عضدالدوله بدو گفت چه چیز ترا بر آن داشت تادشمن مرا رثاء گوئی؟ جواب داد: بخاطر حقهای که از جانب نصیرالدوله بگردن من بود و نیکیهائی که از او بر من رفت. غم و اندوه در دلم بجوشید و برپاگشت پس او را رثاء گفتم.

در حالیکه شمعها فروزان بود عضدالدوله برای آزمودن طبع او پرسید آیا شعری درباره این شمعها داری؟ ابن انباری ایات زیر را بر خواند:

كأن الشموع و قد أظهرت
 أصابع أعدائك الخائفين
 «تو گوئی که این شمعهای فروزان
 و یادست و انگشت اعداء ترسان
 چون عضدالدوله آن اشعار را شنید بدو خلعت و اسب و بدره‌ای بخشید.
 جسد نصیرالدوله پیوسته بردار بود تا اینکه عضدالدوله در گذشت. جسد او را
 از دار فرو کشیدند و بخاک سپردند و أبو الحسن بن أنباری درباره او دگر باره
 چنین سرود:

لم يلحقوا بك عاراً اذ صلبت بنی
 و أيقنوا أنهم فی فعلهم غلطوا
 فاسترجعوك وواروا منك طود علی
 لئن بليت فلا يبلى ندادك ولا
 تقاسم الناس حسن الذکر فیک كما
 باؤوا بائمك ثم استرجعوا ندما
 و أنهم نصبوا من سؤدد علما
 بدفنه دفنوا الافضال والكرما
 تنسى وكم هالك ينسى اذا قدما
 ما زال مالك بين الناس منقسما
 خطیب بغدادی در تاریخ بغداد گوید که ابن أنباری از مقلدین و اندک سرایان
 است.

«متن قصیده مرثیه ابن انباری، و ترجمه منظوم و شرح آن در شماره آینده
 خواهد آمد»

مراجع و یادداشت‌ها

- ۱ - مطلع قصیده ابن انباری در رثاء ابن بقیه ملقب به نصیرالدوله.
- ۲ - مطلع ترجمه منظوم ازسید محمدحسین انوار.
- ۳ - به نقل از المجانی الحدیثه، ج ۳ ص ۳۳۸ - طبع ثالثه، بادارة فؤاد افرام البستانی. فاضی ابن خلکان در کتاب و فیات الاعیان و انباء ابناء الزمان ضمن شرح حال ابن بقیه و بیان رثاء ابن انباری و رسیدن مرثیه او بدست عضدالدوله گوید: «فلما أنشدت بین یدیه تمنی أن یرکب ای کاش خود بجای ابن بقیه به دار آویخته می شد و این قصیده برای او سروده می گشت
- ۴ - دیوان ابی الطیب المتنبی، بشرح ابی البقاء العکبری، المسمی بالتبیان فی شرح الدیوان - بتصحیح مصطفی السقا - ابراهیم الایاری - عبدالحفیظ شلبی ج ۳ ص ۳۹۱.
- ۵ - به نقل از شرح عکبری بر دیوان متنبی ج ۳ ص ۳۹۱.
- ۶ - کتاب العمده فی محاسن الشعر، و آدابه، و نقده، تألیف ابی علی الحسن بن رشیق، الفیروانی، الأزدی، بتحقیق محمد محیی الدین عبدالحمید، ج ۱ ص ۲۰.
- ۷ - به کتاب العمده، ج ۱، ص ۲۲، باب فی فضلا الشعر، مراجعه شود.
- ۸ - المجانی الحدیثه، فؤاد افرام البستانی، ج ۲ ص ۹ = العمده، ابن رشیق ج ۱ ص ۲۲ و ۲۳ و ۲۴.
- ۹ - العمده، ج ۱، ص ۲۷.
- ۱۰ - العمده، ج ۱، ص ۲۸.
- ۱۱ و ۱۲ - العمده ج ۱، ص ۳۰.
- ۱۳ - لسان العرب، ابن منظور مصری، ج ۴ ص ۴۱۰، دار صادر، بیروت، ۱۹۵۵ م.
- ۱۴ - آیات ۲۲۴ تا ۲۲۷، سورة الشعراء.
- ۱۵ - کشف اصطلاحات الفنون، به نقل از لغت نامه دهخدا، ماده شعر، ص ۳۹۸ و ۳۹۹.
- ۱۶ - به کتاب العمده، ج ۱ ص ۱۱۶ مراجعه شود.
- ۱۷ - دیوان حسان بن ثابت الانصاری و العمده، ج ۱، ص ۱۱۴.
- ۱۸ - العمده، ج ۱، ص ۱۱۴.
- ۱۹ - نامه دانشوران ناصری، ج ۴ ص ۱۸۲ و ۱۸۳، ج سربی.

۲۰- این شعر بیتی از قصیده‌ای است بنام «القصيدة الدامغة» که جریر بن عطیة شاعر نامبردار دوره اموی در هجاء «راعی الابل» و قبیلۀ او بنی نمیر سروده و مطلع آن چنین است
 أقلی اللوم ، عاذل ، والعتابا ،
 وقولی ، أن أصبت : لقد أصابا!
 به کتاب المجانی الحدیثه ج ۲ ، ص ۱۵۵ تا ۱۵۹ ، مراجعه شود ، ابن رشیق در العمده ج ۱ ص ۵۰ در (باب من رفعه الشعر ، ومن وضعه) داستان هجاء جریر و سرافکنندگی بنی نمیر را ذکر می کند.

۲۱- چهارمقاله ، أحمد بن عمر بن علی نظامی عروضی سمرقندی ، به تصحیح محمد قزوینی ، دکتر محمد معین ، ابن سینا ، سال ۱۳۴۸ ، ص ۵۲ و ۳۵.

۲۲- تذکرة الشعراء ، دولت شاه سمرقندی ، ج بران - به تحقیق محمد عباسی ص ۱۰

۱۱۹

۲۳- چهارمقاله - نظامی عروضی ، قزوینی و معین ص ۴۲ و ۴۳.

۲۴- شرح عکبری بردیوان متنبی ج ۳ .

۲۵- العمده ، ابن رشیق ، ج ۱ ، ص ۲۹ .

۲۶- وفيات الاعیان و انباء ابناء الزمان ، قاضی ابن خلکان .

۲۷- ترجمه منظوم از نگارنده مقاله .

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 پرتال جامع علوم انسانی